جلسه 585

یکشنبه 07/01/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به مسلک صاحب کفایه بود در تجری، که فرمودند ولو عزم بر عصیان که در موارد تجری هست قبیح است بلکه موجب عقاب است، اما فعل متجری به قبیح نیست، چون عنوان فعل متجری به لایصدر عن اختیار المکلف. متجری آب خورد به اعتقاد أنه خمر، شرب الماء که ملتفت الیه نبود، اگر هم بود که موجب تجری نبود. عنوانی که موجب تجری است که منطبق بر این شرب الماء است عنوان شرب مقطوع الخمریة یا شرب مقطوع الحرمة است. و این عنوان متعلق قصد و اراده مکلف نیست. مکلف اراده می کند شرب الخمر را، اراده نمی کند شرب مقطوع الخمریة را، اراده نمی کند شرب مقطوع الحرمة را.

مرحوم آقای خوئی فرموده اند: ما قبول داریم که فعل متجری به از مصلحت داشتن ویا محبوب بودن خارج نمی شود. این شرب ماء به اعتقاد أنه خمر لایزال علی مصلحته ومحبوبیته. لایصیر مبغوضا به انطباق عنوان تجری بر آن، اما قبیح می شود. این فعل متجری به مصداق هتک حرمت مولاست و قبیح است، ولکن مبغوض نیست.

ولذا در این مسأله فقهیه که در عروه مطرح هست که اگر کسی آبی را به خیال اینکه غصبی هست با آن وضوء بگیرد آیا وضوءش صحیح است یا نه؟

مرحوم آقای خوئی فرموده اگر قصد قربت از او متمشی بشود صحیح است. چه جور قصد قربت از او متمشی بشود؟

یک مثال این است که قطع ندارد به غصبی بودن. حجت معتبره داشت که غصبی است ولی احتمال مباح بودن می داد. علم اجمالی داشت که غصبی است، احتمال مباح بودن که از بین نمی رود. به رجاء مباح بودن این آب وضوء گرفت. قصد قربت متمشی می شود. مرحوم آقای خوئی فرموده وضوء صحیح است. آقا شما که در اصول فرموده اید که فعل متجری به معنون به عنوان قبیح است و هو هتک حرمة المولی، حالا اگر صاحب کفایه می فرمود این وضوء صحیح است چون این فعل معنون به عنوان قبیح نیست، قابل قبول بود، اگر صاحب منتقی الاصول فتوی بدهد که می دهد به صحت این وضوء، قابل توجیه بود، چون معتقدند عنوان تجری منطبق است بر عزم علی العصیان نه بر این فعل خارجی. اما شمای آقای خوئی چرا؟ شما که می گوئید عنوان قبیح و هتک حرمت مولا بر خود این فعل منطبق می شود.

ایشان فرموده است که این فعل دلیلی ندارد که باطل باشد. چون معنوان به عنوان قبیح است باشد، در اصول تصریح می کند می گوید مبغوض که نمی شود هنوز هم این فعل محبوب است ولی معنون به عنووان قبیح است و هو هتک حرمة المولی. این نظر آقای خوئی است.

اقول: ما واقعا این مطلب برایمان جا نمی افتد، که چه جور می شود مولائی که حکیم است حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم و کرّه الیکم الکفر والفسوق والعصیان، مولائی که یحلل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث، کار قبیح را حالا حرام نکرد چون لغو بود چون نیازی نبود، اما بگوئیم این کار قبیح محبوب مولاست؟ این چه جور می شود؟

مولای عرفی که دنبال این حرفها نیست دنبال منافع خودش هست وقتی می بیند عبدش رفت دشمنش را کشت ولو به خیال اینکه او مؤمنی است از اولیاء الله است، به عبدش می گوید که خوشحالم کردی. حالا به عبدش هم نگوید چون پر رو می شود حالا که متجری است نگذار پر رو بشود، ولی به مشاورینش می گوید که امروز خیلی خوشحالم، دشمنم کشته شد. بله مولای عرفی که دنبال منافع خودش هست همینطور است، اما مولای حکیم ذات اقدس باریتعالی که لاتضره معصیة من عصاه ولاتنفعه طاعة من اطاعه، اگر به ما گفت گناه نکنید بخاطر این بود که ما مرتکب چیزهایی نشویم که مفسده برای خودمان دارد، آنوقت چه جور می شود که خداوند متعال نگاه بکند به این وضوئی که ما می گیریم با این آبی که ما فکر می کنیم مال یتیم است به ملائکه اش بگوید من این وضوء را دوست دارم؟ خب ملائکه ای که راجع به خلقت آدم اعتراض کردند حق ندارند اعتراض کنند به خدا که خدایا تو کار قبیح را دوست داری؟ ما هکذا الظن بک. مگر می شود مولای حکیم کار قبیح را دوست داشته باشد؟ پس این فرمایش آقای خوئی برای ما قابل قبول نیست.

حالا ممکن است شما بگوئید که پس ملتزم می شوید که خدا مبغوضش هست این فعل متجری به چون کار قبیح است و خدا نسبت به کار قبیح بغض دارد؟

می گوئیم این دیگر بستگی دارد به یک بحثی، وآن این است که آیا مولای حکیم نسبت به کار قبیح حتما باید بغض مولوی داشته باشد؟ ما این را قبول نداریم. شما می بینید یک جوانی رد خیابان چشم چرانی می کند، به عنوان اینکه کار زشت است دوست ندارید، اما بما انت مولا بغض دارید نسبت به این کار؟ نه، بغض ندارید. خوشتان نمی آید اما فرق می کند با آن موقعی که خدای نکرده پدری ببیند فرزندش دارد چشم چرانی می کند، می گوید پسر چشم چرانی نکن. آنجا بغض مولوی دارد این پدر. اما همین پدر در خیابان جوان های دیگر را که می بیند چشم چرانی می کنند احساس می کند که این کار قبیح ات و قطعا محبوبش نیست، چون این انسان انسان حکیمی است لایحب القبیح من أیّ احد، اما بغض نسبت به این فعل قبیح هم دارد بما هو مولا؟ نه. حتی مولا هم باشد اما إعمال مولویت نمی کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به عصیان فرمان خدا البته وقتی می بیند که افرادی هستند که عاصی هستند ناراحت است و رنج می برد، اما آن روح تحریم مولوی که پیامبر بما هو مولی بخواهد از آن شخص که گناه نکند نه دلیل نداریم، ما علی الرسول الا البلاغ.

بله وقتی بحث امر به معروف ونهی از منکر پیش بیاید پیامبر نهی از منکر می کند. البته در نهی از مکر هم ممکن است بما هو مولا نهی از منکر نکند بلکه بما هو مؤمن. والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر. ولذا وجوب اطاعت به عنوان پیامبر ندارد که این آقا دو تا گناه می کند، یکی اینکه گوش به حرف خدا نمی دهد و یکی اینکه عصیان نهی پیامبر کرد، و مانهاکم عنه فانتهوا. نه، و ما نهاکم عنه فانتهوا موارد نهی مولوی پیامبر را می گوید. والا موارد نهی الهی که پیامبر صرفا رسول است وما علی الرسول الا البلاغ، نهی از منکر هم بکند بما هو ولی الامر نهی از منکر نمی کد بلکه بما هو مؤمن نهی از منکر می کند.

پس ما ممکن است ملتزم نشویم و نخواهیم شد به حرمت تجری نه انشاءا و نه روحا، به این معنی که می گوئیم لازم نیست مولا نسبت به هر قبیحی بغض مولوی داشته باشد، بغض داشته باشد بما هو مولا. بله بما هو حکیم بغض دارد لکل قبیح. ولکن این مطلب غیر از فرمایش آقای خوئی است که می فرماید این فعل متجری به هنوز هم محبوب مولاست و مبغوض نیست بلکه محبوب است. این را که نمی شود گفت. کجا محبوب است؟ مگر می شود محبوب باشد؟

ولذا اگر ما در صحت عبادت محبوبیت فعل را شرط بدانیم، یک وقت محبوبیت فعل را شرط نمی دانیم، می گوئیم این فعل محبوب نیست بلکه مبعّد عن المولا هم هست چون موجب استحقاق عقاب است، این وضوء با این اب یکه حجت داریم مغصوب است محبوب نیست چون جمع نمی شود محبوبیت با قبیح بودن، نمی شود مولای حکیم محبوبش باشد این فعل قبیح. اگر ما گفتیم در عبادت محبوبیت شرط نیست، حتی مبعدیت عن المولی هم مانع نیست، بله می توانیم ملتزم بشویم به صحت این وضوء. هر چه به ما می گویند این وضوء قبیح لکونه مصداقا لهتک المولی والخزوج عن زیّ عبودیته، مصداق تجری است، ما می گوئیم ما مسلکمان این است که در عبادت محبوب بودن فعل معتبر نیست. قبیح است پس نمی تواند محبوب باشد، مبعّد از مولا هم هست، اما چون این آقا قصد قربت کرده امر به وضوء به آب مباح را هم که امتثال کرده است لذا وضوئش صحیح است.

اما انصاف مطلب این است که ارتکاز متشرعی اباء دارد از قبول این مطلب که یک چیزی یک فعلی مبعّد من المولی باشد در عین حال یقع عبادة له. هم مبعّد من المولی است لکونه مصداقا للقبیح وهتک حرمة المولی، در عین حال بگوئید عبادت است یعنی مقرّب الی المولی اس. هم مبعّد من المولی و موجب استحقاق عقاب و هم مقرّب الی المولی، یعنی مولا وقتی این وضوء را دید، حالا مولای عرفی را حساب کنیم، می آید یک سیلی محکمی می زند به این عبد که چرا با آبی که حجت داشتی که مال یتیم است وضوء گرفتی. از آن طرف هم بگوید خب ما که گفتیم وضوء بگیر بخاطر من، یعنی عبادت انجام بده، عیب ندارد او هم عبادت شد. این چه جوری می شود؟ هم سیلی می زند به این عبد و هم به عنوان اینکه این کار را بخاطر مولا انجام داده ای ومقرب الی المولی هست از او می پذیرد، این با هم جمع نمی شود. ولذا ما وفاقا للمحقق العراقی فی تعلیقته علی العروة در صحت وضوء به آبی که حجت داریم که غصبی است ولو واقعا غصبی نباشد اشکال کردیم. والا علم اجمالی دارد آدم که یکی از این دو آب غصبی است حوصله ندارد تیمم کند. با آب اول وضوء می گیرد به رجاء اباحه، بعد با آب دوم هم وضوء می گیردبه رجاء اباحه، می گوید خب وضوء با یک اب مباحی که گرفتیم، در کنارشض یک گناهی هم کردیم که مهم نیست. خب لازمه فرمایش آقای خوئی و صاحب منتقی الاصول این است که این وضوء صحیح است. حالا آقای روحانی فرموده اند که اصلا این فعل قبیح نیست او بحث دیگری است می رسیم. اما فعلا اشکال ما به آقای خوئی است که این فعل قبیح است ومبعد من المولاست در عین حال شما می گوئید که محبوبٌ مقربٌ صحیحٌ یقع عبادة، نه این قابل قبول نیست.

سؤال وجواب: در وضوء به ماء مغصوب یا نماز در مکان مغصوب واقعی جهل قصوری هم باشد آقای خوئی می گوید نماز باطل است، چون آقای خوئی امتناع اجتماع امر ونهی قائل است. حتی در موارد جهل قصوری به غصب ایشان می گوید وضوء بگیری با آب مغصوب اگر بعد از سالها معلوم بشود این آبی که به منزل شما لوله کشی کرده بودند بخشی از آن از یک قناتی بوده که صاحبانش راضی نبوده اند که در روستاها پیش می آید و سؤال می کنند. یا از طریق غیر قانونی آمده اند آب کشیده اند بدون مجوز. حالا فتوی عرض نمی کنم، از نظر فتوی آقای سیستانی فرموده اند کار حرام است ولی وضوء صحیح است، ولی از نظر بحث استدلالی اگر این تصرف در آب حرام است خب وضوء هم باطل است دیگر. حالا وضوء به آب مغصوب یا نماز در مکان مغصوب را آقای خوئی می گوید عن جهل قصوری هم باشد باطل است، بحث در موارد تجری است که تجری که واقعا نهیی در کار نیست، بحث اجتماع امر ونهی پیش نمی آید. در غصب واقعا چون نهی هست در موارد جهل لذا مانع از اطلاق امر است و مانع از صحت است، اما در تجریکه نهی نیست. ولذا آقای خوئی می گوید مانعی ندارد که این وضوء با آبی که حجت دارید غصبی است ولی واقعا غصبی نبوده صحیح باشد.

خلاصه مرحوم آخوند فرمود این فعل متجری به قبیح نیست، بل لم یصدر منه فعل اختیاری اصلا در شبهات موضوعیه، در شبهات موضوعیه مثل همین مثال شرب مائی به اعتقاد أنه خمر. ما قصد و هو شرب الخمر لم یقع و ما وقع و هو شرب الماء لم یقصد. فلم یصدر منه فعل اختیاری اصلا. برخلاف شبهات حکمیه، شرب تتن در فرض اعتقاد به حرمت نه آنجا صدر منه شرب التتن اختیارا، منتهی شرب تتن که عنوان تجری نیست، تجری ناشی می شود از عنوان ارتکاب مقطوع الحرمة که آخوند می فرماید عنوان ارتکاب مقطوع الحرمة که متعلق قصد نیست. کسی که سیگار می کشد قصد نمی کند عنوان ارتکاب مقطوع الحرمة را، بلکه قصد می کند شرب التتن را.

می گوئیم جناب آخوند! اولا این فرمایشتان اخص از مدعاست. شما چرا حکم کلی دادید؟ گاهی ممکن است شخص غرضش تعلق گرفته به ارتکاب مقطوع الحرمة، گاهی غرضش تعلق می گیرد به شرب مقطوع الخمریة. حالا می گوئید نادر است قبول، نادر است چون نوعا قطع جنبه طریقیت وآلیت دارد. انسان غرضش تعلق می گیرد به واقع، ولی بالاخره امکانش هست. به یک آقای جایزه می دهند می گویند کاری که یقین داری حرام است انجام بدهی یک میلیون به تو می دهیم. می خواهند او را آلوده کنند. این بیچاره هم گول می خرد قصد می کند ارتکاب مقطوع الحرمة را. پس امکانش هست هر چند نادر است.

 ثانیا: جناب آخوند! تمام این مصائبی که در این بحث بر شما گذشت که لم یکن ینبغی صدور بعض الکلمات من جنابکم این بخاطر این است که معنای اراده را جوری تفسیر می کنید به این مشکلات برخورد می کنید. شما اراده را به معنای شوق اکید می گیرید. خب اراده را به معنای شوق اکید می گیرید نتیجه اش این می شود که این آقایی که قصد دارد چراغ روشن کند ولی می داند اگر برق را روشن کند برای اینکه روشن بشود لامپ و او بتواند مطالعه کند این کار باعث می شود یخچال امانتی بسوزد، یا باعث می شود یک مؤمنی که دستش را به سیم لخت در آن طرف ساختمان دارد می زند آسیب ببیند. ولی می گوید من که نمی توانم مطالعه ام را تعطیل کنم، یا می خواهم تلویزیون ببیند می گوید ما که نمی توانیم این سریال را نبینیم. برق را روشن می کند، یخچال می سوزد وآن مؤمن آسیب می بیند. خب جناب آخوند! شوق اکید که واقعا این آقا ندارد به سوختن یخچال، شوق اکید به قتل مؤمن واقعا ندارد. چرا؟ برای اینکه شوق به فعل شوق به لوازم فعل نیست. ولی قطعا مسئولیت دارد.

جهتش این است که اراده به معنای شوق اکیرد نحو الفعل نیست، بلکه اراده به معنای صرف القدرة هست در راه ایجاد فعل مع التمکن من ترکه. فوقش برای اینکه تعمد هم حفظ بشود می گوئید التفات هم معتبر است. التفات به نظر ما شرط اختیار نیست شرط تعمد است. منتهی چون بحث استحقاق عقاب در موارد تعمد هست می گوئیم خب التفات به عنوان هم مطرح می کنیم نه بخاطر اینکه فعل بشود فعل اختیاری. نه، بخاطر اینکه فعل بشود فعل عمدی وموجب استحقاق عقاب.

در همان مثالی که برق را روشن می کند اگر خبر هم نداشت که آن مؤمن دستش به سیم لخت است برق را روشن کرد دید یک ناله ای بلند شد رفت دید یک مؤمنی افتاده زمین و سیم برق هم به دستش هست. فهمید که چه فاجعه ای رخ داده است. خب قتل مؤمنا منتهی خطأ، یا احرق الثلاجة خطأ، ضمان است دیگر.

بله چون بحث استحقاق عقاب مطرح است ما می گوئیم تعمد چون باید باشد برای استحقاق عقاب پس قید التفات را هم مطرح می کنیم، می شود دو قید: السلطنة علی صرف القدرة فی ایجاد الفعل مع التمکن من ترکه، دوم التفات الی العنوان. همین کافی است. وجدانا برای مسئولیت در بین عقلاء هم بیشتر از این لازم نیست. کسی که می خواهد عصایش را امتحان کند که این عصا محکم است یا نه، صاحب مغازه می گوید خیلی عصای بادوامی است، شاگرد آن صاحب مغازه هم آن طرف نشسته این هم محکم این عصا را می زند تو سر شاگر صاحب مغازه، بعد می گوید ببخشید ما قصد اذیت نداشتیم می خواستیم ببینیم این عصا واقعا محکم است خواستیم امتحان کنیم غیر از سر تو چیز دیگری پیدا نکردیم. نه این حرفها نیست، می گیود تو با این کارت سر مرا خونی کرده دیه بده. همینکه صرف قدرت کردی در این ضرب این مؤمن و جرح این مؤمن، صرف القدرة کردی و ملتفت هم بودی به اینکه این کار کار قبیحی است خب مستحق عقاب و اداء خسارت هستی. بیشتر از این ما وجدان لازم نمی دانیم، نه وجدان فطری و نه وجدان عقلائی بیشتر از این لازم نمی داند.

ولذا این شخصی که ملتفت است که عنوان ارتکاب مقطوع الحرمة منطبق است بر این فعلش، یک وقت می گوئید ملتفت نیست، آن بحث بعدی تان هست که لایکون هذا العنوان ملتفتا الیه غالبا، که جواب دادیم که نه التفات به قطع ارتکازا هست، وهمین مقدار کافی است در استحقاق مؤاخذه و قبح فعل. این ملتفت است که وقتی دارد شرب تتن می کند عنوان ارتکاب مقطوع الحرمة بر آن منطبق است، به حیثی که وقتی دارد سیگار می کشد با اینکه قطع به حرمتش دارد لو سئل که آقا داری کاری که قطع به حرمتش داری انجام می دهی؟ نمی گوید بگذارید فکر کنم فردا جوابتان را می دهم، بلکه سریع می گوید بله. خب همین کافی است دیگر. همین کافی است برای قبح این فعل بلکه برای استحقاق عقاب بر این فعل. همین مقدار کافی هست. از این بحث بگذریم.

بعد از فراغ از اشکال مرحوم آخوند که گفت اصلا ممکن نیست فعل متجری به قبیح باشد و ما اثبات کردیم که نخیر ممکن هست، کلام واقع می شود در بحث اثباتی. چون صرف امکان مطلب را حل نمی کند. مرحوم آخوند می گفت ممکن نیست فعل متجری به قبیح باشد و موجب استحقاق عقاب باشد، ما می گوئیم ممکن هست چون صد رالفعل باختیاره، اما برای اثبات وقوع این مطلب که فعل متجری به قبیح است و موجب استحقاق عقاب است باید دلیل بیاوریم.

دلیل های مختلفی ذکر شده برای این مطلب:

دلیل اول: محقق اصفهانی وآقای خوئی فرموده اند که: فعل متجری معنوان به عنوان هتک حرمت مولاست. آدم کاری که فکر می کند، بالاتر بگوئیم، کاری که منجز دارد ولو قطع ندارد، منجز دارد من امارة أو اصل أو شبهة حکمیة قبل الفجص أو شبهة مقرونة بالعلم الاجمالی، کاری که انسان منجز دارد که عصیان مولاست این کار ولو واقعا عصیان نباشد مصداق هتک حرمت مولاست و هتک حرمت مولا قبیح است.

بعد هم گفته اند می شود ظلم به مولا، ظلم به مولا هم که موجب استحقاق عقاب است.

اقول: ما این تقریب را قبول نداریم، تجری که هیچ، عصیان هم به نظر ما هتک حرمت مولا نیست. چه هتک حرمتی؟ پدر از مشهد زنگ زده می گود پسرم راضی نیستم در کلاس فلسفه شرکت کنی، حالا شما رفتید یک درس فلسفه ای خصوصی به همه هم سفارش می کنید که به پدر نگوئید یا حتی بگویند، آیا شما هتک کرده اید پدرتان را؟ چه هتکی است؟ گوش نداده اید به امر او قبول، ولی هتک نیست.

یک وقت عنادا ولجاجا پسر این کار را می کند، یا در مورد خدا می گوید من هر چه از تو خواستم قبول نکردی من هم نعوذ بالله به لج تو از من می خواهی این کار را انجام بدهم انجام نمی دهم، معلوم نیست واول الکلام است این کفر باشد این کفر نیست، می گوید خدایا تو را به خدایی قبول دارم و اسلام هم آورده ام اما لجم گرفته از تو، هر چه گفتیم گوش ندادی.

بله این هتک مولا است و عناد با مولاست، اما لم اعصک حین عصیتک وأنا بربوبیتک جاحد ولکن خطیئة عرضت وسولت لی نفسی و غلبنی علیه شقوتی، خدایا ما وقتی گناه می کنیم نمی خواهیم تو را هتک کنیم، بلکه نفس اماره بالسوء ما را وادار می کند، همان شیطان لعینی که اجریته فینا کما اجریت الدم، در روایت اینجور است که همانجور که خون جریان دارد در بدن انسان، شیطان هم مسلط است بر انسان، خدایا ما فریب خوردیم، ما که قصد هتک تو را نداشتیم. چه هتکی؟ بله عصیان موجب استحقاق عقاب هست ولی هتک نیست فکیف بالتجری. و ما به این عنوان نمی توانیم بگوئیم تجری موجب استحقاق عقاب است. بقیة الکلام انشاءالله فردا.